فهرست

[پیشگفتار 2](#_Toc197791675)

[دلیل هفتم 2](#_Toc197791676)

[تقریر اول 3](#_Toc197791677)

[تقریر دوم 3](#_Toc197791678)

[تقریر سوم 3](#_Toc197791679)

[مناقشه در دلیل هفتم 4](#_Toc197791680)

[احتمال اول 5](#_Toc197791681)

[احتمال دوم 5](#_Toc197791682)

[تکرار مطلب 6](#_Toc197791683)

[استدلال به جواز 7](#_Toc197791684)

**موضوع: مبحث نگاه / استثنائات از عدم جواز نظر به اجنبی**

# پیشگفتار

بحث در مجموعه فروع و شقوق نگاه غیرمستقیم به نامحرم بود، در فرع اول، نگاه از پشت شیشه و امثال اینها مطرح بود و در فرع دوم، نگاه از طریق آینه یا آنچه شبیه آینه است مثل آب صفا و امثال اینها بود.

گفتیم در اینجا چند قول و نظر و احتمال وجود دارد که؛

قول اول‌ عدم جواز و حرمت نظر از طریق آینه و امثال آن‌ها به طور مطلق بود. چه آینه و چه غیر آینه و احیاناً تفصیلات دیگری که اینجا متصور است، در قول اول همه آن‌ها تفصیل یا جواز تفصیلی نقل می‌شد و گفته می‌شد، علی الاطلاق جایز نیست.

ادله‌ای برای این مسئله اقامه شد که به گمانم شش دلیل ذکر کردیم چنانچه بعضی تقریرهای چندگانه بعضی ادله را اضافه کنیم هشت دلیل می‌شود از این نظر است که دلیل که می‌خواهیم شروع کنیم، طبق ترتیب و چینشی که آمده‌ایم، دلیل هفتم می‌شود.

و اگر آن‌ها تفکیک بشود، دلیل نهم می‌شود.

# دلیل هفتم

بازگشت و توجهی است به حکمت‌هایی که در باب حرمت نظر در روایات وارد شده است.

در روایات برای حرمت نظر به نساء اجنبیات و اعضای آن‌ها مثل رأس و شعور و امثال آن‌ها، حکمت‌هایی ذکر شده است، یعنی مجموعه این احکام و تکالیف مربوط به حرمت نظر، معلل به علل و حکمت‌هایی شده است

از قبیل اینها النظر یزرع فی القلب الشهوه، این یک تعبیری است که در روایاتی آمده بود و سابقاً در ادله و روایاتی که در بحث‌های قبل داشتیم ملاحظه کرده‌اید.

یا «اَلنَّظْرَةُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِیسَ»[[1]](#footnote-1) «اَلنَّظْرَةِ تَزْرَعُ فِی اَلْقَلْبِ اَلشَّهْوَةَ»[[2]](#footnote-2) و یا آنچه در روایات محمد بن سنان آمده بود لما فیه من تهییج الرجال و اینکه آن‌ها را به فساد می‌کشاند و به گناهان مبتلا می‌کند، اینها مجموعه‌ای از حکمت‌ها و دلایل و اسراری است که برای تحریم نظر آمده است.

این استدلال هفتم به این مجموعه از اسرار و حکم و علل و دلایل حرمت نظر که در روایات وارد شده است تمسک می‌کند.

با این تقریر و بیان که به یکی از این تقریرها و بیان‌هایی که عرض می‌کنم می‌شود تمسک کرد. ، محور و مبنا همین اسرار و حکم است اما با یکی از این تقریرهایی که عرض می‌کنم.

## تقریر اول

این است که کسی بگوید در باب حکمت و علت، از مشهور فاصله می‌گیریم و به یک مبنای خاصی که در کلمات مرحوم داماد بوده است و بعد حضرت آقای زنجانی آن را تا حدی بسط داده‌اند و خود ما یک بحث یک هفته‌ای یا دو هفته‌ای راجع به حکمت و علت داشته‌ایم.

روی این مبنا بگوییم، این جور نیست که حکمت کاملاً در مقابل علت باشد، بگوییم حکمت هم در مواردی، تأمین و تخصیص می‌دهد، این جور نیست که یک مرز کاملی بین حکمت و علت باشد. آن که در کلمات مشهور است این است که العلة تعمم و تخصص و حکمت هم لا تعمم و لا تخصص.

اما این در بعضی نظریات مورد قبول نیست، گفته شده است حکمت در مواردی می‌تواند تعمیم بدهد و نمونه آن هم اینجا است که نمی‌گوییم حکمت اینجا تخصیص می‌زند، دایره حرمت نظر را محدود نمی‌کند اما می‌تواند تعمیمی را ایجاد بکند.

این یک فرض است که کسی مبنا را در حکمت مطلقاً بر تعمیم و تخصیص نگذارد، بلکه بگوید با یک قیود و شرایط و ویژگی‌هایی می‌تواند تعمیم و تخصیص بدهد و اینجا از جاهایی است که می‌تواند تعمیم بدهد.

این یک تقریر است که کسی به حکمت‌ها بهای بیشتری بدهد و آن را نزدیک علت بکند.

## تقریر دوم

این است که کسی بگوید اینها علت است.

## تقریر سوم

این است که کسی بگوید به این که اینها النظرة سهم من سهام ابلیس یا النظرة تزرع فی القلب الشهوه یا لما فیه من تهییج الرجال به مثابه علت نگاه نمی‌کنم که تقریر دوم بود.

و بگوید اینها را که حکمت می‌دانم و حکمت‌ها را معمم و مخصص نمی‌دانم، ولی در این مورد اینها موجب این می‌شود که ذهن آماده القاء خصوصیت بشود و تنقیح مناط بکند.

این یک نکته دیگری است، غیر از آن دو بحث، وقتی در روایات به بیان سری و رازی برای بیان حکمی می‌رسیم، این سه منظر را باید در آنجا توجه کرد، این همیشه در ذهن ما باشد.

۱- اینکه این سری که در روایت ذکر شده است علت است یعنی حکم را بر مدار آن تنظیم می‌کند که بشود العلة تعمم و تخصص

۲- یا اینکه حکمت و در باب حکمت کبرویاً نظر خاصی کسی داشته باشد و بگوید در یک جاهایی تخصیص می‌زند و یا تعمیم می‌دهد، این هم یک مطلب است که آن نگاه کبروی را در بیان اسرار داشت و معنا اتخاذ کرده باشد.

۳- این است که ممکن است مواردی نه از لحاظ لفظی و سیاقت لفظیه گفته شود این علت است یا حکمت خاصی است که تعمیم یا تخصیص ایجاد می‌کند، بلکه آن نکته‌ای که در روایت وارد شده است، کمک می‌کند همان لفظ را و بیانات لفظی را در آن القاء خصوصیت بکنیم.

وقتی این را می‌بیند، نه اینکه از نظر لفظی و فنی بگوید این علت است، تعمیم و تخصیص می‌دهد، ولی دیدن این رازی که در روایت ذکر شده است، موجب می‌شود وقتی که دلیل می‌گوید نگاه نکن و ابتدائاً مصداق آن نگاه مستقیم است ولی وقتی اینها را می‌بیند می‌گوید می‌شود القاء خصوصیت کرد. ولو نگاه غیرمستقیم از طریق آینه را بگوییم در این خطاب وارد است.

سؤال: این سومی جزء العله فرض باشد اگر فراتر باشد به یکی از دو وجه قبل برگشت می‌خورد.

جواب: جزء العله است، اگر ما باشیم و قواعد لفظی، این یک جزء العله‌ای است که نه تعمیم می‌دهد و نه تخصیص، جزء العله همیشگی هم نیست، جزء العله غالبی است که نه تعمیم بدهد و نه تخصیص.

ولی مع ذلک در مورد خاص قاعده‌ای وجود ندارد، در مورد خاص به خاطر یک شرایطی که بر فضای آن روایت اصلی حاکم است این کمک می‌کند در یک موردی القاء خصوصیت بکنیم. این موردی است، مسائل خاص آن مورد دخالت در این دارد که ذهن آماده القاء خصوصیت بشود.

پس دلیل هفتم تأکید بر حِکَم و اسرار وارد در روایات برای حرمت نظر می‌شود از قبیل النظرة تزرع الشهوه یا النظره سهم من سهام إبلیس یا لما فیه من تهییج الرجال یا آن که نظر عقّب الفتنه چنین تعابیری که در روایات وارد شده است منتهی استدلال به اینها یکی از این وجوه است.

یا می‌گوییم اینها علت است، یا می‌گوییم حکمت است ولی در حکمت یک مبنای خاصی اتخاذ می‌کنیم یا اینکه می‌گوییم اینجا به طور خاص موجب کمک برای القاء خصوصیت و تعمیم دلیل می‌شود.

این یک دلیل است که در کلمات وارد شده است از جمله مرحوم آقای داماد هم به آن توجه کرده‌اند. منتهی این محل مناقشه قرار گرفته است و جالب این است که مرحوم آقای داماد اکثر ادله را پذیرفته‌اند و ایشان از کسانی هستند که در حکمت تعمیم را قائل هستند ولی با همه اینها این را اینجا نپذیرفته‌اند.

با عبارت‌های کوتاه یک یا دو سطر از این گذشته‌اند.

# مناقشه در دلیل هفتم

نسبت به اینکه بگوییم اینها علت است، تقریباً کسی این را نگفته است این مثل لاتشرب الخمر لانّه مسکر، تلقی کرده باشند، چنین چیزی وجود ندارد و گرچه ما گفتیم اصل در این نوع بیان‌ها و آنجا‌هایی که ادات تعلیل است یا در منزله تعلیل است، اصل این است که حمل بر علیت بکنیم ولی اینجا قرائن و شواهدی هست و تبادرات فقها همه مبنی بر این است که اینها علت نیست.

و دلیل هم این است که نمی‌شود پایبند به اینها برای تعمیم یا تخصیص بود، به خصوص برای تخصیص نمی‌شود بر اینها پایبند بود. برای اینکه می‌دانیم نگاه به نامحرم مقید به پیدایش التذاذات و گمراهی‌های شهوانی نیست، شارع منع کرده است، از نگاه به نساء اجنبیات، شعورهن، رؤسهنّ ولو اینکه در معرض التذاذ بالفعل یا حتی التذاذ شأنی در یک شرایطی نباشد.

چون این را مطمئن هستیم و یقین داریم، از این جهت کمک می‌کند که اینها را علت نگیریم بگوییم نوعی حکمت است، اسراری است که در تنظیمات کلی شرع دخالت دارد ولی نه در آن حدی که حکم دائر مدار وجود و عدم وجود آن باشد.

این نسبت به آن بیانی که می‌گوید این علت است، علت که شد تعمیم می‌دهد.

این بیان اول است، بیانی که درست نیست.

اینجا یک قرائن منفصله و قطعیه‌ای وجود دارد که مانع از این می‌شود که گفته شود این علت است که حکم یدور مدارَه، وجوداً و عدماً و کسی هم قائل به این نیست. حتی اگر اینها را شأنی بگیریم باز نمی‌شود آن را علت گرفت.

اما آن بحث حکمت، حدود یک ماه بحث کردیم و ما هم قائل به نوعی تفصیل بودیم و تفاوت‌هایی با مرحوم داماد و حضرت آقای زنجانی و حدود دوازده تقسیم و بحث داشتیم.

بیان سوم که القاء خصوصیت باشد، آن هم یک اطمینانی می‌خواهد که در اینجا به آن برسیم و آن اطمینان واقعاً وجود ندارد برای اینکه این روایاتی که گفته است تزرع فی القلب الشهوه یا سهم من سهام إبلیس، یا فیه تهییج الرجال و امثال اینها؛ دو احتمال دارد؛

## احتمال اول

این است که فعلیت مقصود در اینها باشد، یعنی فعلی و تحقق واقعی بالفعل در اینها مقصود باشد و این‌جور تفسیر شود که چرا می‌گوییم این نگاه حرام است، چون تزرع فی القلب الشهوه، این موجب پیدایش شهوت فعلی می‌شود یا لما فیه من تهییج الرجال، وقتی نگاه بکنند، تهییج فعلی تحقق پیدا می‌کند. این یک احتمال است.

## احتمال دوم

این است که مقصود از شهوت و تهییج و امثال اینها، شأنیت باشد، اگر شأنیت باشد، معنا این است که اینها را انجام ندهید برای اینکه در اینها شأنیت فساد است، شأنیت هیجان است، شأنیت ایجاد التذاذ شهوانی است و خیلی به ذهن می‌آید همان شأنیت مقصود است و نه تهییج فعلی و به خاطر آن شأنیت آن حرمت را بیان می‌کند که اگر این شأنیت گفته شود که بعید هم نیست، آنگاه نکته‌ای که اینجا پیدا می‌شود این است که مطمئن هستیم که این امر شأنی ملاک دائمی و قطعی حکم به حیثی که آن را تعمیم و تخصیص بزند نیست، حتی اگر در حکمت بگیریم و در حکمت قائل به یک تخصیص و شمول با یک قیودی بشویم.

برای اینکه این شأنیت اگر بخواهد باشد خیلی دایره محدود می‌شد. حتی به نظر کسانی که صورت را می‌گویند اشکال ندارد، وجه و کفین را می‌گویند اشکال ندارد، همان‌جا، یک شأنیت که وجود دارد.

نگاه از وراء ساتر و حجاب، شأنیت التذاذ دارد، این قابلیت ایجاد التذاذ شهوانی و شأنیت فساد و شهوت، شاید مقصود باشد و اگر این مقصود باشد، اینجا به طور خاص می‌دانیم که این شأنیت ملاک اصلی حکم نیست. به‌گونه‌ای که دائر مدار آن باشد، برای اینکه شأنیت یک دایره وسیعی دارد که در مواردی از آن می‌دانیم آنجا ملاک حکم نیست.

شأنیت هیجانات شهوی، معلوم است که آن را شارع مدنظر قرار نداد است ولو تسهیلا، به خصوص کسی در عنفوان جوانی باشد در شرایطی باشد که حال شهوانی بر او غلبه دارد، خیلی چیزها می‌تواند در او شأنیت برانگیختگی شهوانی وجود داشته باشد.

بحث ما در نگاه به آینه جایی است که نه التذاذ است و نه ریبه است، ولی شأنیت آن را دارد، شأنیت نوعیه دارد. یعنی در معرض این است که موجب تهییج شهوانی بشود، فی‌الجمله این‌طور است، از طریق آینه به شخص نگاه بکند، شأنیت تهییج را دارد، شأنیت نادره هم نیست، تقریباً شأنیت مصداق دار است.

ولی ما می‌دانیم آن شأنیت موضوع و ملاک نیست حتی شأنیت نسبتاً شایع، اگر می‌خواست آن ملاک باشد خیلی بایستی حکم نظر محدود می‌شد و موارد زیاد محدود می‌شد.

اصل داستان در نفی هر سه بیان همین نکته است که آن که در این روایات آمده است تهییج و شهوت بالفعل که نیست، بلکه نوعیه و شأنیه است منتهی نوعیه و شأنیه درجاتی دارد و ما نمی‌دانیم کدام درجه اینجا مقصود است، آن درجه خیلی شایع آن که در اینجا هم مصداق پیدا می‌کند را می‌دانیم آن ملاک حکم نیست، بعد از آن هم نمی‌دانیم کدام یک از این مراتب مقصود در روایات است، از این جهت است با قطع نظر از حکمت و علت می‌شود این را جواب داد یا به عبارت دیگر این نکته همه آن موارد هر سه بیان را جواب می‌دهد.

# تکرار مطلب

این جواب، یک جوابی است که علی ایّ حالٍ وارد است و پاسخ به استدلال می‌دهد به هر یک از این سه بیانی که گفته شد و آن این است که گفته می‌شود

۱- یا این است که مقصود از تهییج و شهوت، تهییج و شهوت بالفعل است در روایات، اگر این باشد می‌گوییم اینجا تعمیم و تخصیص هم می‌دهد. اینجا هم قائل هستیم، برای اینکه نگاه به آینه در صورتی که همراه با تهییج بالفعل باشد ما هم می‌گوییم حرام است. این خارج از بحث است.

۲- اگر مقصود از این علل و اسراری که مورد اشاره ذکر شده است، امر بالفعل باشد، همان قاعده التذاذ و ریبه می‌شود و اینجا هم اگر التذاذ و ریبه‌ای هم باشد حرام است ولو در آینه، یا در آب زلال باشد.

۳- و اگر مقصود تهییج و تضع فی القلب الشهوه و امثال اینها به شکل شأنی باشد که بعید هم نیست، (این را در این قبیل روایات باید ترجیح داد) اگر هم مقصود این باشد، این دارای مراتبی است که در بعضی از مراتب آن که اینجا به درد ما می‌خورد یقین داریم که ملاک معمم و مخصصیت در آن نیست.

این بیان همه این ادله را هم نفی می‌کند، این علت این بود که خیلی دنبال این نرفتم که مبنای ما در اینجا چیست و اینجا تطبیق بدهیم برای اینکه اینجا یک نکته‌ای است که هر چه بگوییم اینجا نیست

یا بگوییم شهوت‌انگیزی و هیجان آفرینی بالفعل در اینها مراد است، این همان قاعده التذاذ و ریبه می‌شود و اینجا هم حرام است اگر باشد. محل بحث آن جا است که التذاذ و ریبه نباشد.

یا اینکه است که مقصود شهوت‌انگیزی و التهاب آفرینی شهوانی، شأنی است کما هو غیر بعید در این روایات، اگر این دومی هم باشد آن وقت باز مطمئن هستیم که این در یک دایره وسیع ملاک تعمیم و تخصیص نیست. اینجا را مطمئن هستیم چنین چیزی نیست.

با این ادله می‌خواهیم آن ظهور محدد را توسعه بدهیم، می‌گوییم این نمی‌تواند آن توسعه را بدهد.

این دلیل هفتم است که اینجا وجود دارد، این مجموعه ادله که بنا بر یک بیان هفت دلیل است و اگر تقریرهای متفاوت را ببینیم به دوازده دلیل می‌رسد، منتهی ما آن‌ها را جدا نکردیم، ضمن خود هر دلیل مطرح کردیم، ملاحظه کردید.

به نظر می‌آید که از منظر استدلالی یک پایه محکمی برای قول به حرمت نظر در آینه و ماء صافی نمی‌بینیم ولی کسی می‌خواهد نظری را در اینجا انتخاب بکند، کار دشواری است، از این جهت که خیلی اینجا نظر احتیاط واجب و امثال اینها داده‌اند. دلیل خیلی قاطعی نمی‌شود برای این مسئله پیدا کرد و هر یک از این ادله جای تأمل و پاسخ و مناقشه داشت همان‌طور که ملاحظه کردید.

این مسئله از مسائلی که بشود در آن ادعای اجماع یا شهرت کرد، چنین چیزی نیست، چون اجماع و شهرت در متقدمین لازم است و ظاهراً آن هم تمام نیست و مطرح هم زیاد نبوده است و لذا ادعای شهرت و اجماع هم نمی‌شود.

آنکه اینجا مقداری ممکن است مانع از جرأت به نظر جواز شود، ممکن است بگوییم اینجا یک نوع ارتکازاتی وجود دارد و فضای شرعی وجود دارد که مانع می‌شود که کسی بگوید اشکال ندارد. ولی استدلال همین‌ها است که ملاحظه کردید.

# استدلال به جواز

در اینجا در نقطه مقابل هم ممکن است کسی استدلال برای جواز بیاورد. چون در جواز دلیل قاطعی وجود ندارد مگر این یک مورد و نهایتاً هم اگر ادله‌ عدم جواز را نفی بکنیم، به آن اصل عملی و برائت می‌رسیم نه اینکه یک دلیل لفظی داشته باشیم که تجویز بکند، اصل عملی و برائت است.

ولی در عین حال در نقطه مقابل این ادله اقامه شده برای‌ عدم جواز نظر به اجنبیه با واسطه آینه و آب، دلیلی هم برای جواز نظر ذکر شده است، نه صرف برائت.

این دلیل روایت یحیی بن اکثم است، روایت یحیی بن اکثم در تحف آمده است و ممکن است در جاهای دیگر هم باشد. بعد بحار از آنجا نقل کرده باشد. ممکن است در مناقب یا جای دیگری هم باشد، ولی در کتب اصلی و پایه روایی نیامده است.

این روایت که موسی بن محمد الرضا در تحف‌العقول نقل می‌کند و یک روایت خیلی مفصلی است می‌گوید «لَقِیتُ یَحْیَی بْنَ أَکْثَمَ فِی دَارِ اَلْعَامَّةِ فَسَأَلَنِی عَنْ مَسَائِلَ فَجِئْتُ إِلَی أَخِی عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام فَدَارَ بَیْنِی وَ بَیْنَهُ مِنَ اَلْمَوَاعِظِ مَا حَمَلَنِی وَ بَصَّرَنِی طَاعَتَهُ»[[3]](#footnote-3) می‌گوید خدمت امام جواد سلام‌الله‌علیه آمدم برادر امام رضا علیه‌السلام این داستان را نقل می‌کند می‌گوید آمدم سؤالاتی بود، این سؤالات را خدمت امام جواد علیه‌السلام در همان سن پایین بردیم،

می‌گوید مجموعه‌ای از سؤالات بود، تفاصیلی دارد که در آن روایت می‌توانید ببینید.

یکی از آن سؤالات که از امام جواد علیه‌السلام در آن مجلس انجام شد و امام پاسخ دادند، این مسئله بود که در باب خنثی، آن که در روایات ما آمده است، در باب ارث این‌طور آمده است که «یُوَرَّثُ مِنْ حَیْثُ یَبُولُ» می‌گوید نمی‌دانیم به خنثی ارث مرد بدهیم یا ارث زن، در روایات متعدد آمده است که تشخیص این مسئله به این است که ببینند بول او در خنثای واجد آلتین است، دیده شود بول او از مجرای آلت ذکوریت او خارج می‌شود یا از آلت انوثیت او. این ملاک است و این اولین ملاک از ملاکات است برای تشخیص خنثی است که از مشکله خارج می‌شود.

این چیزی است که از امیرالمؤمنین ذکر شده است و ائمه بعدی هم ذکر کرده‌اند. از امام سؤال می‌کند که این مستلزم این است که حرف خود او را نمی‌شود قبول کرد، برای اینکه ارث بیشتری ببرد می‌گوید از مجرای ذکور خارج می‌شود، قول خود او حجت نیست چون ذی‌نفع است، نگاه دیگران هم که حرام است، این چگونه می‌شود؟

امام علیه‌السلام این‌گونه پاسخ می‌دهد؛ (طبق این روایت که البته ضعیف است)

این فرمایش امام جواد علیه‌السلام است؛ «وَ أَمَّا قَوْلُ عَلِيٍّ ع فِي الْخُنْثَى فَهِيَ كَمَا قَالَ يَنْظُرُ قَوْمٌ عُدُولٌ يَأْخُذُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مِرْآةً وَ تَقُومُ الْخُنْثَى خَلْفَهُمْ عُرْيَانَةً وَ يَنْظُرُونَ فِي الْمَرَايَا فَيَرَوْنَ الشَّبَحَ فَيَحْكُمُونَ عَلَيْهِ»[[4]](#footnote-4) تعبیرش هم جالب است می‌گوید آن‌ها در آینه‌ها نگاه می‌کنند، فَیَرَون الشَبَحَ مثال آن را می‌بینند، مثل آن را می‌بینند آنگاه طبق آن داوری می‌کنند و این شهود عدول شهادت می‌دهند و بر اساس آن وضعیت ارث او مشخص می‌شود.

این روایتی است که در اینجا بیان شده است، در این روایت سند ضعیف است، ولو اینکه در کافی هم باشد، جهات ضعف زیادی دارد به هیچ نحو نمی‌شود سند آن را تصحیح کرد اما از نظر دلالت ممکن است کسی چنین مناقشه‌ای وارد کند.

1. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج20، ص191، أبواب أبواب مقدّمات النكاح وآدابه، باب104، ح1، ط آل البيت.](https://lib.eshia.ir/11025/20/191/إبليس) [↑](#footnote-ref-1)
2. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج20، ص192، أبواب أبواب مقدّمات النكاح وآدابه، باب104، ح6، ط آل البيت.](https://lib.eshia.ir/11025/20/192/تزرع) [↑](#footnote-ref-2)
3. [تحف العقول، ابن شعبة الحراني، ج1، ص476.](https://lib.eshia.ir/15139/1/476/لقيت) [↑](#footnote-ref-3)
4. [تحف العقول، ابن شعبة الحراني، ج1، ص480.](https://lib.eshia.ir/15139/1/480/الشبح) [↑](#footnote-ref-4)